

The Application of the Principle of Ilzam (Obligation) in the Family System and Its Impact on the Interaction and Coexistence of Followers of Islamic Denominations¹

Jalal Eraghi¹ Maryam Aghaei Bejestani²
Mohammad Rohani Moghaddam³

1. PhD Candidate, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran (Corresponding Author)
Email: eraghi115@gmail.com
2. Associate Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran
Email: m.aghaei@semnaniau.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran
Email: mmoghaddam@chmail.ir

Abstract

The family is one of the most important social institutions, and the Islamic legal system has established specific rules and principles to strengthen marital relations. The jurisprudential rules governing the family play a significant role in understanding the overall structure of family law. Among these rules, the *principle of ilzam* (obligation) has special potential to bring Islamic denominations closer together in matters of personal status. This principle helps prevent disorder in the system arising from

-
1. Eraghi, J., Aghaei Bejestani, M., & Rohani Moghaddam, M. (2025). The Application of the Principle of Ilzam (Obligation) in the Family System and Its Impact on the Interaction and Coexistence of Followers of Islamic Denominations. *Journal of Fiqh*, 31(120), pp. 232-251.
<https://doi.org/10.22081/jf.2025.68127.2758>

* **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran). ***Type of article:** Research Article

▣ **Received:** 2023/12/31 • **Revised:** 2025/01/21 • **Accepted:** 2025/04/14 • **Published online:** 2025/05/10

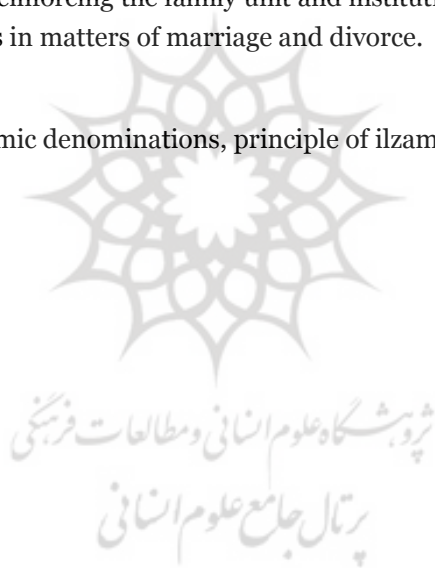
© The Authors



differences in the rulings followed by different sects, by allowing for constructive interaction and utilizing jurisprudential capacities across denominations, thus enabling their coexistence. This paper, using a descriptive-analytical method, analyzes the application of the principle of *ilzam* in the family system by examining the opinions of jurists from various Islamic denominations and the works of scholars in legal maxims. The principle of *ilzam* seeks to institutionalize divine rulings in Islamic societies by obligating followers of each denomination to abide by their own beliefs and rulings. Topics such as testimony in marriage, combining an aunt and her brother's daughter in marriage, and the waiting period (*iddah*) of a divorced elderly or minor woman are among the disputed issues wherein the scope of this principle fosters proximity among Islamic denominations, reinforcing the family unit and institutionalizing adherence to Islamic rulings in matters of marriage and divorce.

Keywords

Proximity of Islamic denominations, principle of *ilzam*, family law.



کاربرد قاعده الزام در نظام خانواده و تأثیر آن بر تعامل و همزیستی پیروان مذاهب اسلامی

جلال عراقی^۱ مریم آقایی بجستانی^۱ محمد روحانی مقدم^۲

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

j.eraqi@isca.ac.ir

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران (نویسنده مسئول).

m.aghaei@semnaniau.ac.ir; Orcid: 0000-0002-6349-8534

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

mmoghadam@chmail.ir



چکیده

خانواده یکی از نهادهای مهم اجتماعی است که نظام حقوقی اسلام در راستای تحکیم روابط زوجین، قواعد و اصول خاصی را بنیان نهاده است. اصول و قواعد فقهی حاکم بر خانواده در شناخت ساختار کلی حقوق خانواده نقش مهمی دارد. قاعده الزام یکی از این قواعد فقهی است که ظرفیت ویژه‌ای در تقریب بین مذاهب اسلامی در احوال شخصیه دارد. این قاعده در جهت پیشگیری از اختلال نظام ناشی از تفاوت احکام پیروان مذاهب با تجویز امکان تعامل مطلوب و بهره‌گیری از ظرفیت فقهی مذاهب، زمینه همزیستی آنان را فراهم می‌سازد.

در این نوشتار که با روش توصیفی-تحلیلی به رشته تحریر درآمده با مذاقه در آرای فقیهان مذاهب

* این مقاله مستخرج از پایان نامه با عنوان: «گستره کاربرد قاعده الزام در فقه با تطبیق بر مصادیق آن» (استاد راهنما: مریم آقایی بجستانی)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی سمنان، سمنان، ایران است. استناد به این مقاله: عراقی، جلال؛ آقایی بجستانی، مریم؛ روحانی مقدم، محمد. (۱۴۰۳). کاربرد قاعده الزام در نظام خانواده و تأثیر آن بر تعامل و همزیستی پیروان مذاهب اسلامی. فقه، ۳۱ (۱۲۰)، صص ۲۳۲-۲۵۱.

<https://doi.org/10.22081/jf.2025.68127.2758>

■ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسندگان

■ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۱۰؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۱۱/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۵؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۲/۲۰



اسلامی و بررسی آثار قواعدنویسان کاربرد قاعده الزام در نظام خانواده مورد تحلیل قرار گرفته است. این قاعده با الزام پیروان مذاهب به عقاید و باورها و احکام خویش در صدد نهادینه کردن احکام الهی در جوامع اسلامی است. مباحثی چون استشهاد در نکاح، جمع بین عمه و دختر برادر و عده مطلقه یا نسه و صغیره از جمله مباحث اختلافی است که در گستره قاعده الزام، تقریب مذاهب اسلامی را ایجاد کرد و استحکام خانواده و الزام افراد به دستورات اسلامی را در مسئله نکاح و طلاق نهادینه کرده است.

کلیدواژه‌ها

تقریب مذاهب، قاعده الزام، حقوق خانواده.



مقدمه

قاعده الزام یکی از قواعد فقهی مهم است که در فقه اسلامی برای تنظیم روابط بین افراد و گروه‌های مختلف با توجه به اعتقادات و باورهای مذهبی آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد. این قاعده بر پایه احترام به عقاید دیگران و پذیرش حقوق متقابل شکل گرفته و در عرصه‌های مختلف اجتماعی، از جمله نظام خانواده، کارکردی کلیدی دارد.

خانواده به عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی، در برگیرنده تعاملات متنوعی است که میان اعضای آن شکل می‌گیرد. این تعاملات به‌ویژه در جوامعی که افراد از مذاهب و دیدگاه‌های متفاوت تشکیل شده‌اند، اهمیت بیشتری می‌یابد. قاعده الزام می‌تواند در ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز و تقویت تعامل مثبت میان اعضای خانواده که دارای عقاید مذهبی گوناگون هستند، و در نهایت در تحکیم بنیان خانواده نقش آفرین باشد.

قاعده الزام از دیرباز مورد توجه فقهای اسلامی بوده و در آثار فقهی، اصولی و حقوقی به تفصیل به آن پرداخته شده است. این قاعده نخستین بار در منابع اصیل اسلامی، نظیر قرآن و احادیث، مطرح و سپس توسط فقهای مذاهب مختلف اسلامی بسط داده شد. به‌طور خاص، فقهایی چون شیخ طوسی، علامه حلی و شهید ثانی در فقه امامیه و همچنین علمای برجسته اهل سنت مانند شافعی و ابن قدامه، در آثار خود به بررسی مبانی و مصادیق قاعده الزام پرداخته‌اند.

در دوره‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی بر کاربردهای قاعده الزام در حوزه‌های اجتماعی و حقوقی متمرکز شده است. برخی از این مطالعات به نقش قاعده الزام در حل منازعات میان مذاهب و تقویت همزیستی مسالمت‌آمیز در جوامع اسلامی پرداخته‌اند؛ همچنین، در نظام خانواده به‌عنوان یکی از حوزه‌های مهم اجتماعی، این قاعده در مواردی نظیر حقوق و تکالیف زوجین، حضانت فرزندان و ارث در آثاری مانند مستمسک العروة الوثقی (طباطبایی حکیم، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۲۰، ۹۷)، جامع المدارک (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵، صص ۳۹۰-۳۲۰؛ ج ۶، ص ۱۰۴) مورد توجه بوده است.

آخرین کتاب فقهی‌ای که در آن به قاعده الزام به‌عنوان مستند حکم یک مسئله فقهی نگریسته شده و کیفیت استدلال به آن به‌طور مشروح تبیین گشته است، کتاب

المبسوط في فقه المسائل المعاصرة (المسائل الطيبة) است (قائمی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۴۲).

با وجود مطالعات متعدد، بررسی جامع و نظام‌مند تأثیر قاعده الزام در تعاملات درون‌خانوادگی میان پیروان مذاهب اسلامی همچنان ضروری است. در این مقاله تلاش شده است تا با نگاهی نوین به کاربردهای این قاعده، خلأ موجود در پژوهش‌های پیشین را پر کند و ابعاد جدیدی از نقش آن در تقویت همزیستی و تعامل سازنده میان اعضای خانواده را روشن سازد. از این‌رو در نوشتار حاضر برآنیم تا به سوالات زیر پاسخ دهیم:

۱. مفهوم و مبانی قاعده الزام چیست و چه جایگاهی در فقه اسلامی دارد؟
۲. چه چالش‌ها و فرصت‌هایی در به کارگیری قاعده الزام برای تنظیم روابط درون‌خانوادگی در نکاح و طلاق میان پیروان مذاهب وجود دارد؟

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. الزام در لغت

واژه الزام از ریشه «لزم، يلزم، لزوماً و لزاماً، به سه معنا به کار می‌رود:

- ۱- ثابت شدن، پایدار شدن، ادامه یافتن و ملازم شدن. از این‌رو یکی از معانی الزام، اثبات و ادامه و به معنای ثبوت و دوام است.
- ۲- جدا کردن و فیصله دادن یک قضیه و رویداد؛ بنابراین وقتی گفته می‌شود: لزماً يلزم لزماً الشيء یعنی آن چیز را جدا کرد و آن قضیه و رویداد را فیصله داد. شاهد ما بر دو معنای مذکور این عبارت است، آنجا که آمده است: واللزام مصدر لازم واللزام بفتح اللام، مصدر لزماً كالسلام... وهو فى اللغة الملازمة للشيء و الدوام عليه وهو أيضاً الفصل فى القضية (ابن منظور، ج ۱۲، ص ۵۴۲)، لسان العرب چنانکه مشاهده می‌کنیم به هر دو معنای ملازمه و دوام و فیصله دادن قضیه بکار رفته است.

ابن اثیر نیز این واژه را از اضداد می‌داند و به هر دو معنای مذکور آورده است:

«الزام ... و هو فی اللغة الملازمة للشيء و الدوام عليه و هو ايضاً الفصل فی القضية فكانه من الاضداد» (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۲۴۸).

۳- برخی از علمای لغت، معنای سومی برای «لزم» آورده‌اند و آن عبارتست از لازم و واجب. «لزمه المال وجب عليه و لزمه الطلاق وجب حكمه» (خوری شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۰)، یعنی آن مال بر گردن او و حکم طلاق واجب و لازم شد.

۲-۲. الزام در اصطلاح

الزام در اصطلاح به معنای وجوب است. چنانکه در برخی کتب آمده است: «و اصطلاحاً الالزام هو الوجوب» (مرعی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۷). اما برخی از علمای حقوق برای الزام در اصطلاح چهار معنا آورده‌اند:

۱. قدر مشترک اوامر و نواهی (الزامات شرعی)
 ۲. نام حالتی است که از وراثت متوفی که عبارتست از اجتماع شوهر و مادر و دو برادر امی متوفی. اصطلاح تفصیلی آن «الزام ابن عباس» است.
 ۳. قاعده الزام در روابط مسلمانان با اهل ذمه ... و اهل کتاب و زنهاریان ... و یا در روابط پیروان مذاهب مختلف اسلامی مانند امامیه و اهل سنت اجرا می‌شود.
- براساس معنای لغوی و اصطلاحی الزام، می‌توان گفت: قاعده الزام یعنی ترتیب آثار وضعی بر افعال هر صاحب دینی (یا ترتیب آثار وضعی است بر اشخاص غیر شیعی به آنچه که خود بدان اعتقاد و باور دارند) براساس موازین همان دین، با دو قید:
۱. آن ضابطه و اعتقاد، برخلاف مذهب امامی باشد.
 ۲. آن ضابطه و اعتقاد، برخلاف مصلحت مخالف باشد. مانند احکام ارث و طلاق و نکاح که نظری غیر از امامیه دارند.

چنانکه شیخ حسین حلی می‌فرماید: «تطلق قاعده الالزام و يراد بها ترتيب الآثار الوضعية على الاشخاص من غير الشيعة بما يعتقدونه، و يدينون به متى كان ذلك في غير صالحهم و كان مخالفاً لمذهب اهل البيت (عليه السلام) كالزامهم بأحكام الشفعة و الميراث و الطلاق مما ينفردون به عنا» (حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۷۱).

از تعاریف مذکور مطالب ذیل به دست می آید:

۱. دو طرف عقد یا ایقاع^۱، یا پیرو دو مذهب فقهی اند: یکی تابع فقه امامی و دیگری تابع یکی از مذاهب فقهی اهل سنت [و یا تابع دیگر ادیان الهی] و یا پیرو مذهب فقهی واحدی می باشند و حکم این مذهب از جهت دسترسی و نادرستی و سلب و ایجاب، غیر از حکم فقهی مذهب ما است، مانند اینکه دو طرف شافعی باشند.

۲. طرف اول امامی بهره مند و طرف دوم زیان دیده است.

۳. بهره وری و زیان دو طرف به موجب حکم الزامی در مذهب فقهی طرف زیان دیده است نه طرف بهره مند به خلاف موردی که زیان و سود به موجب حکمی غیر الزامی باشد.

۴. فقه اهل سنت، حاکم است و فقه امامی در حال تقیه به سر می برد (آصفی، ۱۳۷۴،

ص ۱۵۱).

البته باید به یک نکته توجه داشت و آن این است که قاعده الزام، در مورد اهل کتاب، با این فرض حاصل می شود که یا مسلمان شده و می خواهیم حکم اسلام را درباره آنها اجرا کنیم و یا اینکه مرافعه و دعوایشان را به سوی حاکم اسلامی بیاورند.

توجه به این نکته ضروری است چنانچه عده ای از علما متوجه آن شده و بیان می دارند که: «در یک تحلیل جامعه شناختی، به قاعده الزام، باید گفت، این امر به ویژه از منظر علل تشکیل حکومت ها که مبتنی بر ایجاد نظم و قانون در جامعه است، کاملاً لازم است و به عبارت دیگر فقدان چنین راه حلی در جامعه دو مشکل اساسی ایجاد می کند که عبارتند از:

الف: ایجاد هرج و مرج در جامعه.

ب: قانون واحد همراه با اجبار واکراه که خود موجب عدم اعتقاد به آن قانون شده و لازمه عدم اعتقاد به قانون، عدم اجرای صحیح قانون در جامعه، اما این راهکاری که برای این قاعده ارائه دادیم، هر دو جنبه این مشکل را برطرف می نماید.

۱. تعبیر به دو سوی ایقاع، از روی مسامحه است.

با توجه به مطالب مطرح می‌توان فرق قاعده الزام و التزام را چنین بیان کرد:
 اولاً: قاعده الزام در جایی است که شیعه و سنی یا کافر به‌طور مستقیم در موضوع خاصی مرتبط باشند؛ مثل ارث از مورث واحد برای شیعه و سنی.
 ثانیاً: در قاعده الزام فرد شیعه جایز نیست اقدام به عقدی کند که در فقه ما جایز نیست و حرام است و یا باطل است و لو حرام نباشد. اما اگر در چنین موضوعی گرفتار شد و لو به سوء اختیار خود خدا این اجازه را داده است که مخالف و کافر را تحت فشار قرار داده و چیزی را که او حق شیعه می‌داند از او بگیرد.
 اما در قاعده التزام در جایی است که دو سنی و با دو کافر با یکدیگر معامله‌ای انجام دهند (در قاعده التزام محط بحث در بطلان آن است نه حرمت) به این معنی که اگر معامله‌ای تنها حرام باشد ولی باطل نباشد (مثل معامله وقت النداء) نوبت به التزام نمی‌رسد.

۴. کاربرد قاعده الزام در باب نکاح

دین مقدس اسلام، به مقررات ازدواج ادیان و مذاهب دیگر به دیده احترام می‌نگرد و برای ازدواج و طلاق که بین پیروان ادیان و مذاهب دیگر واقع می‌شود، همان آثار و احکامی را می‌شناسد که در آن ادیان و مذاهب آن آثار و احکام مراعات می‌شود. البته در صورتی که ازدواج و یا طلاق از نظر مذهب خودشان صحیح و منطبق با شرایط مذهبی آنان انجام شده باشد. در این جهت، فرقی میان فرق کفار کتابی و غیر کتابی وجود ندارد و براساس حدیث «الزموهم بما الزموا علی انفسهم» کافران را طبق قوانینی که در دین‌شان پذیرفتند ملزم می‌کند و پس از مسلمان شدن نیز به الزاماتی که در زمان کفر بدان ملزم شده‌اند باید عمل کنند. این قاعده، آثار مهمی در معاملات مسلمانان با پیروان دیگر ادیان دارد. قاعده الزام، تنها در صورتی اجرا نمی‌شود که جریان آن موجب تعاون بر اثم و زمینه‌ساز اسباب فساد بشود؛ بنابراین، دولت اسلامی می‌تواند در روابط تجاری و اقتصادی و دیگر پیوندهای خود با دولت‌های غیر مسلمان، تا زمانی که «تعاون بر اثم» صدق نکند، از قاعده الزام بهره گیرد.

در ذیل به نمونه‌هایی از کاربرد این قاعده در باب نکاح می‌پردازیم:

۱. به فتوای علمای اهل سنت در صحت عقد نکاح شرط است که موقع اجرای صیغه عقد نکاح، دو شاهد بالغ، عاقل و عادل حاضر باشند اما به فتوای علمای شیعه این شرط معتبر نیست (الجزیری، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۲۱)؛ بنابراین طبق نظر اهل سنت بدون حضور دو شاهد عادل نمی‌توان زنی را عقد کرد.^۱

۲. طبق نظر اهل سنت جمع بین عمه و دختر برادر وی و سایر موارد مذکور، حرام و ازدواج دوم باطل است بلکه فقط باید با یکی از آنها ازدواج کند یعنی عمه یا دختر برادر او، خاله یا دختر خواهرش، اما امامیه عقد برادرزاده و خواهرزاده با اجازه زوجه صحیح می‌باشد (حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۸۷)؛ بنابراین اگر شخص سنی مذهب، عمه و دختر برادر او را و یا خاله و دختر خواهر او را و یا عمه و نوه دختری برادرش را عقد کند بنابر مذهب خود او این عقد اگر همزمان باشد باطل است و هیچ یک زن او نشده‌اند و اگر مترتب باشد، عقد دوم باطل است در این صورت شخص شیعی مذهب می‌تواند بر طبق این قاعده با هر کدام از آنها ازدواج کند.

۳. به فتوای مشهور علمای اهل سنت، زن یائسه غیر مدخوله و صغیره، از تاریخ طلاق تا سه ماه باید عده نگه دارد اما مطابق فتوای علمای شیعه، زن یائسه غیر مدخوله و صغیره عده ندارد و طلاق او بائن است (حلی، ۱۴۱۵ق، صص ۲۸۸-۲۸۷)؛ بنابراین چون این زن طلاق داده شده و در حال عده است طبق قاعده الزام آن مرد سنی نمی‌تواند با خواهر آن زن یائسه یا صغیره یا غیر مدخوله ازدواج کند چرا که جمع بین آن دو حرام است و همچنین این زن در عده بسر می‌برد، آن مرد نمی‌تواند با زن دیگری ازدواج کند چون در صورت ازدواج، زن پنجم آن مرد محسوب می‌شود و از این رو چنین ازدواجی باطل است پس طبق این قاعده مرد شیعی نمی‌تواند با چنین زن مطلقه‌ای ازدواج نماید چرا

۱. البته این مطالب به این معنا نیست که مرد شیعی مستقیماً بتواند این ازدواج را داشته باشد بلکه در صورتی که دادگاه [براساس قاعده الزام] حکم به ابطال این ازدواج نمود اینک یک فرد شیعی می‌تواند با او ازدواج نماید والا اگر این ازدواج صورت گیرد و بعد از شکایت شوهر اول، مرد شیعی نتواند عدم حضور دو شاهد عادل را اثبات نماید و در نتیجه ابطال عقد عقد اول را نتواند ثابت کند محکوم به رابطه جنسی با زن شوهردار خواهد شد.

که ازدواج با چنین زنی رابطه با زن شوهردار محسوب می‌شود.

۴. به فتوای مشهور علمای اهل سنت، زنا با زن زناکار چه شوهردار باشد چه بی شوهر موجب تحریم زن زناکار بر زانی نمی‌شود اما به فتوای علمای شیعه اگر کسی با زنی زنا کند یا شبهه دخول کند در صورتی که آن زن شوهردار باشد یا در عده طلاق رجعی بر آن مرد حرام ابدی می‌شود و حتی اگر از شوهر اول طلاق یا فوت جدا شده باشد عقد کردن او جایز نیست (مغنیه، ۱۴۱۶ق، صص ۳۱۱-۳۱۰)؛ بنابراین اگر یک مرد سنی با زنی زنا کند و سپس با او ازدواج نماید یک مرد شیعی طبق این قاعده نمی‌تواند با او ازدواج کند یعنی سنی ملزم می‌شود که آن زن را زوجه خود بداند و تکالیف زوجیت را نسبت به او انجام دهد.

۵. به فتوای علمای شیعه، مالکی و حنبلی، احرام مانع ازدواج است چه آن محرم زن باشد یا مرد، چه به وکالت از طرف کسی به حج رفته باشد و چه به نیابت از دیگری و اگر ازدواجی واقع شود باطل است، اما به فتوای علمای حنفی، احرام مانع ازدواج نیست (مغنیه، ۱۴۱۶ق، ص ۳۱۹)؛ بنابراین اگر یک مرد حنفی در حال احرام با زنی ازدواج کند این ازدواج از نظر حنفی صحیح بوده و لذا بر طبق این قاعده باید تکالیف زوجیت را نسبت به او انجام دهد و ارتباط با آن زن از ناحیه دیگران ممنوع می‌شود پس اگر مرد حنفی با این زن ازدواج نماید بر طبق این قاعده ازدواجش باطل و محکوم به رابطه جنسی با زن شوهردار خواهد شد.

۶. به فتوای علمای شیعه، اگر در حال احرام عقدی بین زن و مرد واقع شود در صورتیکه عقد با علم به تحریم باشد آن عقد باطل بوده و باید بین آن دو جدایی اندازند و آن زن بر آن مرد، حرام ابدی می‌شود اما به فتوای علمای اهل سنت آن زن بر آن مرد حرام موقت می‌شود (مغنیه، ۱۴۱۶ق، ص ۳۲۰)؛ بنابراین اگر یک مرد سنی در غیر حال احرام با آن زن ازدواج کند یک مرد شیعی نمی‌تواند بر طبق این قاعده با او ازدواج کند یعنی سنی ملزم می‌شود که آن زن را زوجه خود بداند و تکالیف زوجیت را نسبت به او انجام دهد و همچنین اگر یک مرد شیعی در غیر حال احرام با زنی ازدواج نماید چنین ازدواجی مانع از ازدواج مرد سنی با او می‌شود پس اگر مرد سنی با این زن

ازدواج نماید طبق این قاعده ازدواجش باطل و محکوم به رابطه جنسی با زن شوهردار خواهد شد.

۷. به فتوای علمای شافعی، مالکی و حنبلی، ازدواج دختر بالغه رشیده باکره فقط باید با اجازه ولی وی باشد و خود آن دختر نمی‌تواند خودش را به عقد دیگری درآورد و اگر خویش را به عقد دیگری درآورد آن عقد باطل است اما به فتوای اکثر علمای امامیه دختر بالغه رشیده چه باکره باشد چه ثیب [بیوه] به واسطه بلوغ و رشد، مالک تمام چیزهایی است که در تصرفش است هم از عقود و غیر عقود، لذا اگر خود را به عقد دیگری درآورد چه خود اقدام به آن عقد کند یا وکیل بگیرد چه خود ایجاب را بخواند یا قبول را، چه پدر یا جد و یا بستگان دیگر داشته باشد یا نه، چه پدر راضی باشد یا خیر، چه با مرد شریفی ازدواج کند یا فرومایه‌ای هیچ کس حق اعتراض به او را ندارد و آن عقد صحیح است (مغنیه، ۱۴۱۶ق، صص ۳۲۲-۳۲۱)؛ بنابراین اگر دختر یکی از مذاهب مذکور سنی خودش را به عقد دیگری درآورد آن عقد باطل بوده و ازاین‌رو بر طبق قاعده الزام، مرد شیعی می‌تواند با او ازدواج نماید و همچنین اگر دختر شیعی بالغه رشیده چنین ازدواجی را انجام دهد بنابر نظر و تقلید از مفتیان که چنین ازدواجی را صحیح می‌دانند این ازدواج محترم شمرده می‌شود و همسر او باید تکالیف زوجیت را ادا نماید و ارتباط با این دختر حرام و ازدواج با او باطل خواهد بود هر چند از نظر دیگران این ازدواج صحیح نباشد نمی‌توانند با او ازدواج نمایند.

۸. به فتوای علمای شیعه، ولی صغیر و صغیره، تنها پدر و جد پدری هستند و ازدواج صغیر و صغیره موکول به اذن و اجازه پدر و جد پدری است. اما به فتوای علمای حنفی ولی علاوه بر پدر و جد پدری، شامل تمام بستگان هست مانند برادر و عمو (مغنیه، ۱۴۱۶ق، صص ۳۲۲-۳۲۱)؛ بنابراین طبق مذهب حنفی اگر برادر یا عمو آن صغیر یا صغیره، آنها را به عقد کسی درآورند صحیح است پس طبق قاعده الزام یک فرد شیعی نمی‌تواند به آن صغیره‌ای که برادر یا عمویش وی را به عقد دیگری درآورده ازدواج کند و بنا به همین قاعده آثار صحت بر آن ازدواج [ازدواجی که با اذن عمو یا برادر آن صغیر یا صغیره حنفی انجام گرفت] مترتب می‌شود از جمله اینکه از یکدیگر ارث می‌برند و فرزندشان

فرزند شرعی و قانونی محسوب می‌شود و... و نیز متقابلاً اگر چنین ازدواجی در مورد دختر شیعی صورت بگیرد باطل است؛ بنابراین دیگران می‌توانند طبق این قاعده با او ازدواج نمایند.

۹. به فتوای علمای مالکی و حنبلی، اذن و اجازه ولی در ازدواج سفیه شرط نیست، یعنی اگر یک سفیه بدون اذن ولی به عقد دیگری درآید این عقد از نظر آنها صحیح است اما به فتوای علمای امامیه، عقد ازدواج سفیه بدون اجازه ولی صحیح نیست، اذن ولی در عقد وی شرط است (مغنیه، ۱۴۱۶ق، ص ۳۲۳)؛ بنابراین اگر شخصی از مالکی یا حنبلی که سفیه هست به عقد دیگری درآید مطابق این قاعده یک مرد شیعی نمی‌تواند با آن زن سفیه ازدواج کند و متقابلاً اگر چنین ازدواجی در مورد دختر سفیه شیعی صورت بگیرد باطل است، از این رو دیگران می‌توانند بر طبق این قاعده با او ازدواج نمایند.

براساس نمونه‌های مذکور می‌توان گفت طبق قاعده الزام، هر مذهبی به همان احکام و قوانینی که خود بدان اعتقاد و باور دارد، ملزم می‌شود.

۴-۱. استشهاد در نکاح

فقه‌های شیعه حضور شهود را در نکاح لازم نمی‌دانند و آن را امر ارشادی محسوب می‌نمایند و نکاح بدون شهود را صحیح می‌دانند بر خلاف اهل سنت که حضور دو شاهد را شرط صحت عقد نکاح به حساب آورده‌اند (جزیری، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۳۲)؛ بنابراین طبق نظر آنان نکاح بدون شهود باطل است و زوجیت ایجاد نشده است.

۴-۲. جمع بین عمه و برادرزاده

طبق نظر فقه‌های شیعه، زوج می‌تواند بین زن و برادرزاده‌اش جمع کند و هر دو هم زمان زوجه او به حساب آیند. ولی فقه‌های اهل تسنن معتقدند چنین عقدی باطل است. بنابراین براساس قاعده الزام یک فرد شیعی می‌تواند با آن عمه یا برادرزاده که توسط فرد سنی جمع شده‌اند ازدواج کند (موسوی خویی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۲۳).

۳-۴. طلاق

فقهیان طلاق را به دو قسم تقسیم می‌کنند: ۱) طلاق «بدعی» که مشروع نیست و در صورت وقوع اثری ندارد و باطل است.

۲) طلاق «سنی» که مشروع است و براساس شرع و قانون انجام می‌شود که دو نوع است: الف- طلاق بائن؛ طلاقیست که در آن رابطه زوجیت قطع می‌شود و برای شوهر حق رجوع نیست. ب- طلاق رجعی که شوهر تا زمانی که مدت عده باقی است حق رجوع دارد، مانند طلاق زوجه مدخوله غیر یائسه که طلاق سوم نباشد یا طلاق خلع و مباراتی که زوجه عوض را از زوج دریافت کند. در این طلاق مادام که عده زن سپری نشده باشد رابطه و پیوند زناشویی میان وی و شوهرش منقطع نمی‌شود و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است. طلاق بائن دارای اقسامی است که عبارتند از:

۱. طلاق زوجه غیر مدخوله؛ یعنی طلاقی که قبل از نزدیکی واقع شود هر چند با وی خلوت کرده باشد.

۲. طلاق یائسه؛ زن پنجاه و یا شصت ساله‌ای که خون حیض نمی‌بیند و از باردارشدن مایوس و ناامید است.

۳. طلاق زوجه صغیره (کمتر از نه سال).

۴. طلاق خلع که زوجه به دلیل تنفر از زوج مبلغی را به او می‌دهد تا طلاق دهد و در این صورت مبلغ پرداختی ممکن است برابر با مهریه یا بیشتر از آن یا کمتر باشد.

۵. طلاق مبارات که زوجین از یکدیگر تنفر دارند و زوجه عوضی را به زوج پرداخت می‌کند و شرط است که عوض بیشتر از مهریه نباشد.

۶. سه طلاقه‌ای که دو رجوع در میان آن فاصله شده است؛ در این طلاق زن بر مرد حرام می‌شود و حلال شدنش منوط به آن است که پس از انقضای عده با مرد دیگری محلل ازدواج کند.

اینک به مواردی از جریان قاعده الزام در باب طلاق اشاره می‌کنیم:

۱. طبق نظر فقهای اهل تسنن بر زوجه یائسه و صغیره مدخوله که طلاق داده شده، عده طلاق واجب است اما امامیه در چنین مواردی عده طلاق را واجب نمی‌داند (ایروانی،

۱۴۱۸ق، ص ۱۳۶)؛ بنابراین اگر یک مرد سنی چنین زوجه‌ای [که آن زوجه یائسه و صغیره‌ای که شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد] را طلاق دهد، مطابق قاعده الزام در مدت عده نمی‌تواند با خواهر آن زوجه ازدواج کند و یا زن پنجم بگیرد و نیز هیچ مردی با این زن در این مدت نمی‌تواند ارتباط جنسی از طریق ازدواج داشته باشد.

۲. طبق نظر فقهای اهل تسنن طلاق بدون حضور شهود واقع می‌شود ولی فقهای امامیه چنین طلاق را باطل می‌دانند (مغنیه، ۱۴۱۶ق، ص ۴۱۶).

۳. به فتوای علمای اهل سنت، اگر یک مرد سنی همسرش را در حال عادت ماهانه طلاق دهد، این طلاق واقع شده و صحیح است، اما به فتوای علمای شیعه این طلاق باطل است (مغنیه، ۱۴۱۶ق، ص ۴۱۷)؛ بنابراین، یک مرد سنی در صورت داشتن رابطه جنسی پس از چنین طلاقی مطابق این قاعده محکوم به جرم زنا خواهد شد و همچنین یک مرد شیعی طبق قاعده الزام می‌تواند با آن زن پس از اتمام ایام عده ازدواج کند.

۴. طبق مذهب ابوحنیفه طلاق اکراهی صحیح است ولی فقهای شیعه چنین طلاقی را منشا اثر نمی‌دانند؛ بنابراین یک مرد شیعی مطابق قاعده الزام می‌تواند با آن زن حنفی که شوهرش مجبور به طلاق دادن وی شده است ازدواج کند (بجنوردی، ۱۹۶۹م، ص ۱۷۰).

۵. طبق مذهب اهل تسنن اگر شخص قسم بخورد که در صورت انجام دادن عملی، همسرش مطلقه باشد و این عمل را برخلاف قسمش انجام دهد در این صورت طبق مذهب خودش آن زن مطلقه می‌شود اما بنا به مذهب امامیه در اینصورت طلاق تحقق پیدا نمی‌کند (حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۹۹)؛ از این رو نتایج قبلی مبتنی بر قاعده الزام مترتب خواهد شد یعنی اگر یک فردی از اهل تسنن با این زن ازدواج کرده باشد، مطابق این قاعده باید تکالیف زوجیت را نسبت به او انجام دهد و نیز فردی دیگر نمی‌تواند در مدت ازدواج او از طریق عقد، ارتباط جنسی برقرار کند چون مجرم به جرم ارتباط با زن شوهردار خواهد شد.

۶. به فتوای علمای اهل سنت، اگر کسی با نوشته، زنش را طلاق دهد طلاق واقع می‌شود اما بر طبق مذهب شیعه با نوشته طلاق واقع نمی‌شود؛ بنابراین مطابق قاعده الزام یک مرد شیعی مذهب می‌تواند با زن مطلقه با نوشته پس از ایام عده ازدواج کند (حلی،

۱۴۱۵ق، ص ۳۰۰)، و نیز اگر یک مردی از اهل تسنن با این زن ازدواج کرد باید تکالیف زوجیت را نسبت به او انجام دهد و در این مدت، کسی دیگری نمی‌تواند با او ارتباط جنسی از طریق ازدواج داشته باشد.

۷. بنا به فتوای علمای اهل سنت، اگر یک فردی از اهل تسنن زنش را سه طلاقه کند و در بین آنها رجوع ننماید یعنی طلاقه بدون رجوع نماید، این طلاق واقع شده و صحیح می‌باشد اما به فتوای علمای شیعه اینگونه صحیح نبوده و باطل است (مغنیه، ۱۴۱۶ق، ص ۴۱۶)؛ بنابراین مطابق این قاعده اگر یک فردی از اهل تسنن با آن زن ازدواج کرده، باید تکالیف زوجیت را نسبت به او اجرا کند و نیز کسی دیگر در آن زمان نمی‌تواند با آن زن از طریق ازدواج ارتباط جنسی پیدا کند چون محکوم به جرم ارتباط با زن شوهردار خواهد شد.

۸. به فتوای علمای اهل سنت، اگر فردی از اهل تسنن در حال طهر و پاکی که با زنش مقاربت و نزدیکی کرده است، همسرش را طلاق دهد این طلاق صحیح است، ولی به فتوای علمای امامیه این طلاق باطل است (مغنیه، ۱۴۱۶ق، ص ۴۱۷)؛ بنابراین یک مرد شیعی مذهب می‌تواند مطابق این قاعده با آن زن پس از اتمام ایام عده ازدواج کند و نیز اگر فردی از اهل تسنن با آن ازدواج کرد باید تکالیف ازدواج را نسبت به وی ادا کند و کسی دیگر هم در مدت عقد، نمی‌تواند با آن زن ارتباط جنسی از طریق ازدواج ایجاد کند.

۱۰. به فتوای علمای شیعه، یکی از شرایط طلاق این است که معلق و مشروط نباشد، لذا از نظر شیعه طلاق معلق و مشروط صحیح نیست و واقع نمی‌شود، اما به فتوای علمای اهل سنت طلاق معلق و مشروط واقع می‌شود و صحیح است. البته مراد از شرط، آن شرطی است که محال و قوعی نباشد بلکه با احتمال حاصل شدن آن باشد یا یقیناً حاصل می‌شود؛ به عنوان مثال مردی به زنش بگوید اگر زید از سفر آمد یا اگر خورشید طلوع یا غروب کند تو مطلقه‌ای که به فتوای اهل سنت این طلاق واقع شده و صحیح است، اما به فتوای شیعه این طلاق صحیح نیست، بنابراین یک مرد شیعی طبق این قاعده می‌تواند با زنی که اینگونه طلاق داده شده ازدواج کند (بجنوردی، ۱۹۶۹م، ص ۱۷۲).

با تأمل در موارد مذکور می‌توان گفت که فقه اسلامی از طریق قاعده الزام درصدد حل مسائل و مشکلات جامعه به خصوص خانواده است.

۵. نتیجه‌گیری

اسلام به‌عنوان دینی کامل، ازدواجی که در سایر ادیان صورت گرفته را مطابق با قوانین و مقررات‌شان پذیرفته و تأیید می‌کند و آثار نکاح را براساس مقررات آن دین و مذهب، براساس روایت «الزموهم بما ألزموا علی انفسهم» در محاکم اسلامی جاری می‌کند.

یکی از عرصه‌های پرکاربرد قاعده الزام، بحث احوال شخصیه است. مباحثی چون استشهاد در ازدواج، جمع بین عمه و دختر برادر در نکاح و... از جمله مباحث اختلافی بین مذاهب اسلامی در عرصه خانواده است که با توجه به گستره قاعده الزام، حکیمانه و مبتنی بر تعامل مطلوب، زمینه همزیستی پیروان مذاهب در کانون خانواده را فراهم ساخته است.

این قاعده عام، مرجع ما در ترتب احکام و آثار شرعی و در روابط بین امامیه با اهل سنت و پیروان سایر ادیان و مکاتب خواهد بود. قاعده الزام، قاعده‌ای است که در محدوده خاص خود، برخلاف آن اصل اولی مشی می‌کند؛ بنابراین در موارد قاعده الزام، به مقتضای آن عمل می‌کنیم و در شبهات مفهومی یا مصداقی، مرجع، قاعده اولیه اشتراک خواهد بود.

فهرست منابع

- آصفی، محمد مهدی. (۱۳۷۴). همزیستی فقهی مذاهب و ادیان، قاعده الزام و قاعده التزام، فصلنامه فقه اهل بیت، سال اول، شماره دوم، صص ۱۴۸-۱۵۱
- ابن اثیر، مبارک بن محمد الجزری. (۱۳۶۴). النهاية فی غریب الحديث و الاثر (ج ۴)، چاپ چهارم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۸ق). لسان العرب. بیروت: احیاء التراث.
- ایروانی، باقر. (۱۴۱۸ق). دروس تمهیدیة فی القواعد الفقهیة. قم: انوار الهدی.
- بجنوردی، میرزا حسن. (۱۹۶۹م). القواعد الفقهیة. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- الجزیری، عبدالرحمن بن محمد؛ الغروی السید محمد و مازح. (۱۴۱۹ق). الفقه علی المذاهب الاربعه (ج ۴). بیروت: دارالکتب العلمیة.
- حلی، شیخ حسین. (۱۴۱۵ق). بحوث الفقهیة. بی جا: مؤسسه المنار.
- حلی، فخرالمحققین محمد بن حسن بن یوسف. (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خوانساری، احمد. (۱۴۰۵ق). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع (۵، ۶). تهران: مکتبة الصدوق.
- خوری شرتونی لبنانی، سعید. (۱۳۷۴). أقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد (ج ۵، چاپ اول). بی جا: دارالاسوه.
- طباطبایی حکیم، محسن. (۱۳۹۱). مستمسک العروة الوثقی (ج ۴). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- قائمی، محمد. (۱۴۲۴ق). المبسوط فی فقه المسائل المعاصرة (المسائل الطبیة) (ج ۱). قم: مرکز فقه ائمة الاطهار (ع).
 ۲۴۹

مرعی، حسین. (۱۴۰۸ق). القاموس الفقہی (چاپ دوم). دمشق: نشر دارالفکر.
مغنیہ، محمدجواد. (۱۴۱۶ق). الفقہ علی المذاهب الخمسہ. تہران: موسسہ الصادق علیہ السلام.
موسوی خویی، ابوالقاسم. (۱۳۶۸). منہاج الصالحین. قم: مدینہ العلم.



References

- Al-Jaziri, A. R. b. M., Al-Ghurawi, S. M., & Mazih. (1998). *Al-Fiqh 'ala al-madhāhib al-arba'a* (Vol. 4). Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiyya. [In Arabic]
- Asefi, M. M. (1995). Jurisprudential coexistence of sects and religions: The principle of *ilzam* and *iltizam*. *Fiqh Ahl al-Bayt*, 1(2), pp. 148-151. [In Persian]
- Bojnourdi, M. H. (1969). *Al-Qawā'id al-fiqhiyya*. Qom: Ismaeiliyan Institute. [In Arabic]
- Fakhreddin al-Muhaqqiqin (Muhammad b. Hasan b. Yusuf al-Hilli). (2008). *Idah al-fawā'id fi sharh mushkilat al-qawā'id*. Qom: Ismaeiliyan Institute. [In Arabic]
- Hilli, Sh. H. (1995). *Buhuth fiqhiyya*. Al-Manar Institute. [In Arabic]
- Ibn Athir, M. (1985). *Al-Nihaya fi gharib al-hadith wa al-athar* (Vol. 4, 4th ed.). Qom: Ismaeiliyan Institute. [In Arabic]
- Ibn Manzur, M. (1988). *Lisan al-'Arab*. Beirut: Ihya al-Turath. [In Arabic]
- Irvani, B. (1997). *Durūs tamhidiyya fi al-qawā'id al-fiqhiyya*. Qom: Anwar al-Huda. [In Arabic]
- Khansari, A. (1984). *Jami' al-madārik fi sharh al-mukhtasar al-nāfi'* (Vols. 5-6). Tehran: Maktabat al-Saduq. [In Arabic]
- Khuri Shartuni Lubnani, S. (1995). *Aqrab al-mawārid fi fasih al-'Arabiyya wa al-shawārid* (Vol. 5, 1st ed.). Dar al-Uswa. [In Arabic]
- Mar'ei, H. (1988). *Al-Qamus al-fiqhi* (2nd ed.). Damascus: Dar al-Fikr. [In Arabic]
- Mughniyya, M. J. (1996). *Al-Fiqh 'ala al-madhāhib al-khamsa*. Tehran: Al-Sadiq Institute. [In Arabic]
- Musavi Khoei, A. (1989). *Minhaj al-salihin*. Qom: Madinat al-'Ilm. [In Arabic]
- Qa'eni, M. (2003). *Al-Mabsut fi fiqh al-masa'il al-mu'asira (al-masa'il al-tibbiya)* (Vol. 1). Qom: Jurisprudential Center of Pure Imams. [In Arabic]
- Tabataba'i Hakim, M. (2012). *Mustamsak al-'urwa al-wuthqa* (Vol. 4). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-'Arabi. [In Arabic]